

## تأثیر اعتقادات و رسوم مردم و شرائط اجتماعی زمان حافظ بر شعر او

صادق همایونی  
پژوهش‌گر



شعر حافظ همه بیت الغزل معرفت است

آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش

حافظ

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

راستی را که چنین است. هر بیتی از شعر او، شاه بیتی از آگاهی و درک و بینایی عمیق و بی مانند او نسبت به فرهنگ و تاریخ و طرز تفکر زمانه ی اوست و در بند بند اشعارش، و نه تنها اشعار بلکه صدا و پیامش، گاه در کلماتش نیز، نهفته است. کلماتی که گاه گویی از درون، چون زره و زنجیر به هم پیوند خورده اند و بیت را، چنان استحکام از یک سو و گسترش معنوی از دیگر سو، بخشیده اند که تنها در حد اوست.

به پیش خیل خیالش کشیدم ابلق چشم

بدان امید که آن شهسوار باز آید

کمند صید بهرامی بیفکن جام جم بردار

که من پیمودم این صحرا نه بهرام است نه گورش

دل کز طواف کعبه ی کویت وقوف یافت

از شوق آن حریم ندارد سر حجاز

چو بید بر سر ایمان خویش می لرزم

که دل به دست کمان ابرویست کافر کیش

از ویژگی های درخشان شعر حافظ ارتباط و پیوند ریشه دار و حیرت آورشان با مسائل

اجتماعی و جاری زمان، حوادث، آداب و رسوم، اعتقادات، آرزوها و نیازهای جامعه است.

او عشق را با زندگی و مسائل زندگی در آمیخته است آن هم با دیدی بسیار عمیق و موشکافانه

و در عین حال عاشقانه. حتی کلمات عاشقانه نیز چون کلمات عامیانه و ساده برای او ابزاری

جهت پیام دل و جان و قلب و روح اوست.

شعرش از سویی آینه ی امید و خنیاگر لحظات شاد و سرشار از شوقست و گاه در زیر

لفاف عشق و کلمات عاشقانه مرثیه سرای ملک. مرثیه سرایی که چون وجدانی بیدار در برابر

پدیده های روزگار عکس العملی دلنشین بروز می دهد. از همین روست که برای شناخت او

و روزگار او، باید بیت بیت اشعارش را کاوید و ارتباط آن ها را با پیش آمد های روزمره،

خواه تلخ و خواه شیرین، دریافت و تاریخ اجتماعی آن قرن را با طرحی نو و از این دیدگاه

نگاشت. و با این وصف صرف خواندن اشعارش با همه ی ابعادی که دارند و بررسی آن ها،

هرگز حق او را ادا نخواهد کرد و ما را به عمق هنر و بینش و تپش های قلب و هیجانات

روحی او رهنمون نخواهد شد، و منکر نباید شد کاریست عظیم و سخت و طولانی که در

عین حال ثمره ای بی نهایت مطلوب و مفاخره آمیز در پی و در بر خواهد داشت. او همه

پدیده های زشت اجتماعی را به نقد می کشد و آنچه را که بر خلاف اخلاق و عدالت و پاکی

و خلوص و شرافت انسانی است سبک می شمارد و خوبی ها و مهربانی ها را می ستاید.

روزگار او از روزگاران پر حادثه و پر زیر و بم تاریخ سرزمین ماست. هیچ شاعری به اندازه ی

او در برابر حوادث و جریانات این چنین عکس العمل عاطفی نشان نداده است. عدل و

انصاف و مروت، پیوسته مد نظر اوست و عشق به انسانیت و حرمت انسان چون مشعلی

پیوسته در سینه اش زبانه می کشد. نامردمی را مردود می شمارد.

برای دستیابی بیشتر به ارزش های بی نهایت شعر او و به ویژه تأثیر آن اوضاع بر شعر او

بی مناسبت نمی داند نگاهی به شرایط اجتماعی آن روزگار بیفکنیم.

صرف نظراً از ستمگری های بعضی از پادشاهان ، آفت دیگری که در آن زمان در میان هیأت حاکمه وجود دارد " قدرت و نفوذ زنان طبقه ی حاکمه است و هر یک از خاتونان برای خود دربار و دستگاه دارد و اینجو و عایدی ویژه دارند . " ۱ و این خود موجب توطئه ها و دسیسه ها و عاشقی های جنون آمیزی است که مخاطرات اجتماعی فراوان به همراه دارد . از سوی دیگر " در قرن هشتم مالیات بر املاک به قدری سنگین و شرائط مالکیت به حدی دشوار است که مالکان بهتر می بینند به ایلخان یا خاتون های او پناه برند و ملتجی شده املاک خود را به آنان واگذارند . در این صورت غالباً ایلخان یا خاتون قسمتی از آن ها را مرحمت کرده به صاحبان اصلی باز می گرداند و مباشرت باقی را نیز که اینجو یا املاک خالصه سلطان نامیده می شود به عهده ی آنان وا می گذارد. علاوه بر این به احترام پناه بردن آن ها به ایلخان یا خاتون از امتیازاتی بهره مند می گردد. " ۲

اوضاع خانقاه ها با تزویر و ریا و سالوس و بهره وری از امکانات مادی حکومتی سخت نابسامانست . هر چند کسانی چون شیخ زین الدین ابوبکر تائبادی پیدا می شوند که " امیر تیمور یکی از خواص خود را نزد او فرستاده و تقاضای ملاقات او را می کند. شیخ پاسخ می دهد که مرا با امیر مهمی نیست . ناچار تیمور خود به زیارتش می رود . شیخ زبان به نصیحت او می گشاید . تیمور از شیخ می پرسد: چرا پادشاه خود را ارشاد نکردی ؟ شیخ می گوید: او را نصیحت کردم ، نشنید ، لاجرم خدای تعالی تو را بر وی گماشت و اگر تو نیز با بندگان خدا به عدل رفتار نکنی دیگری بر تو مستولی خواهد شد . تیمور می پرسد آن کیست که بر من مسلط شود ؟ شیخ می گوید: عزرائیل . " ۳ و نیز در همین خطه ی فارس قضاتی می زیند چون کمال الدین سید ابوالوفا و شیخ امین الدین کازرونی که ممدوح حافظند. ولی اوضاع قضاوت سخت آشفته است و حق و حقوق مردم بیا درمی و دیناری و هدیه و تحفه ای دستخوش تضییع است .

خانقاه ها اسیر دست حاکمانند . " به یک شیخ خانقاه سالانه ۱۰۶۳۰ دینار نقد ، ۲۸۳۲ من نان و همین مقدار گوشت و صابون داده می شود . صوفیان خانقاهی و مریدان شیخ جیره ی نقدی و جنسی کافی دارند و هر خانقاهی هم از بابت اخراجات لیالی که سهمی جداگانه دریافت می دارند و علاوه بر همه ی این ها موقوفات خانقاه ها از پرداخت هر گونه مالیاتی معافند . " ۴

در این قرن شهرک ها و شهرها از حیث اوضاع اجتماعی و ابتلائات عمومی به روستاها می مانند و تاختن امرا و لشکریان و هجوم بر مواضع ولایات و بلوکات و اشتغال به نهب اموال و تعرض به بندگان خدای و غارت و تاراج امری رایج است . ۵

جنگ هایی که بین امرای نواحی درمی گرفت و یکی با حمله به شهر دیگری در پی شکست دادن پادشاه آن بود، پیامدهای ناگواری داشت و موجب به تاراج رفتن مال و زندگی مردم و رواج دزدی و سرمایه از دست دادن کسبه و تجار می شد ، به قولی درازدستی به عرض و ناموس خلق و ویرانی خانه ها و محلات شهر نیز در شمار مصائبی بود که بر ملک می رفت . در کشاکش تصرف شیراز به دست امیر مبارز الدین و گرفتار شدن ابو اسحاق اینجو به دست او محله ی دروازه کازرون به کلی از سکنه خالی شدویکی از حامیان امیر مبارزالدین به طوری آن محله را ویران کرد که یک سال ونیم حتی یک نفر در آن محله نبود . ۶

ولی با همه ی این ها به واسطه ی حسن تدبیر اتابکان در مقابله با مغول ، شیراز در قرن هشتم مرکز چهار راه تجاری و ملتقای راه های کاروانی رو بازرگانی بود و تجارت عمده ی ایران و آسیای میانه با هندوستان از طریق این شهر صورت می پذیرفت . ۷

و به روایت فارس نامه " ثروت شهر شیراز چنانست که شاه محمود اینجو را قارون زمان می داند. " ۸

این بطوطه که در همین قرن به شیراز آمده و در شیراز اقامتی داشته و درباره ی شیراز نیز مطالبی نوشته است ، می نویسد : " خزانه چنان مالا مال از سیم و زر است که شاه محمود اینجو عطایای هفتاد هزار دیناری می دهد . " ۹ و نیز همو یادآوری می کند : " ... این شهر کهن و مشهور دارای باغ های عالی و چشمه سارهای پر آب و بازارهای بدیع و خیابان های خوبست . مسجد بزرگ شیراز به نام مسجد عتیق یکی از وسیع ترین و زیباترین مساجد است که صحن بزرگ آن با مرمر فرش شده . بقاع متبرکه در شهر فراوان است . محلات بزرگ و پر جمعیت دارد و نهرهای آب شهر را مشروب می سازد . " به عقیده ی ابن بطوطه " در آن روزگار در مشرق زمین هیچ شهری از لحاظ زیبایی بازارها ، باغ ها و آب ها و آراستگی و زیبایی مردم به پای دمشق نمی رسد مگر شیراز . هر یک از اصناف و پیشه وران در بازار جداگانه ای به کسب مشغولند و بازار میوه فروشان یکی از زیباترین بازارهاست " که وی " آن را از باب البرید دمشق هم زیباتر بیان می کند . " ۱۰

در این قرن محصولات شیراز به حد وفور عرضه می شود و از این حیث نیز شهرت آباد و پر محصول، که در آن انواع انگور و مرکبات و میوه های گوناگون و معطر به عمل می آورند. تولید عطرهای گل سرخ، بنفشه و دیگر گل ها رایج و مشهور است. به روایت مورخ شهیری که تاریخش زمینه ی علوم اجتماعی می تواند تلقی شود یعنی ابن خلدون، ۱۱ هر سال میزان فراوانی گلاب از فارس به رسم خراج به خزانه ی خلیفه فرستاده می شود و از طریق بندر بصره و هم چنین به وسیله ی شتر به چین و هندوستان و یمن و مصر و افریقای شمالی صادر می شود و از این رهگذر هیچ سرزمینی با فارس برابری نمی کند.

در میان مکاتبات خواجه رشید الدین فضل الله، نامه ایست خطاب به یکی از عمال وی که می بایست صد من روغن بنفشه، بیست من روغن یاسمین، پنجاه من روغن گل بادام، سیصد من روغن نسترن، بیست من روغن نرگس برای مصارف بیمارستان خواجه، یعنی دارالشفاء رشیدی از شیراز بفرستند. ۱۲

بنابراین اگر شما غزلیات حافظ را گل آذین می بینید و بیشتر غزل هایش با نام های گل در آمیخته است به گونه ای که عطر آن ها استشمام می شود، عکس العمل این شاعر بزرگ در برابر مشاهده ی زیبایی ها و روح و ریحان آن هاست.

سحر به بوی گلستان دمی شدم در باغ  
که تا چو بلبل بیدل کنم علاج دماغ  
به جلوه ی گل سوری نگاه می کردم

که بود در شب تیره به روشنی چو چراغ  
چنان به حسن و جوانی خویشتن مغرور

که داشت از دل بلبل هزار گونه فراغ  
گشاده نرگس رعنا ز حسرت آب از چشم

نهاده لاله ز سودا به جان و دل صد داغ  
زبان کشیده چو تیغی به سرزنش سوسن

دهان گشاده شقایق چو مردم ایفاغ  
یکی چو باده پرستان صراحی اندر دست

یکی چو ساقی مستان، به کف گرفته ایاغ



نشاط و عیش و جوانی جو گل غنیمت دان

که حافظا نبود بر رسول غیر بلاغ

از نظر فرهنگی نیز شیراز وضعیتی در خور توجه دارد. به روایت ابن بطوطه تدریس علوم اسلامی از قبیل فقه، اصول، حدیث، کلام، تفسیر و منطق رایج است ولی در این میان درس قرآن کریم و علوم مربوط به آن از اهمیتی خاص بهره ور است. تدریس علمای بزرگ مانند مولانا قوام الدین عبد الله که از اساتید خواجه حافظ است و نیز شیخ ناصر الدین عبد الرحیم، چنین برمی آید که شیوه ی تدریس چنان بوده است که استاد سحرگهان به محل تدریس می رفته و تا طلوع فجر به تدریس اشتغال داشته است و پس از ادای فریضه دوباره درس آغاز می شده و تا نیمروز ادامه داشته و بعد از ظهر نیز کلاس آغاز و تا سر شب ادامه داشته است. ۱۳.

مرو بخواب که حافظ به بارگاه قبول

ز ورد نیمه شب و درس صبحگاه رسید

تدریس ریاضی، نجوم، طب، صنایع مستنطقه، مجاز و معمول اما تدریس فلسفه و تقریر آراء فلاسفه مطرود بود و حتی اگر به خاطر شخصی، فکری فلسفی خطور می کرد آن را موجب خلل در مبانی دین می شمردند. ۱۴ ولی حافظ می گفت و می سرود:

حافظ از چشمه ی حکمت به کف آور جامی

بو که از لوح دلت نقش جهالت برود

و از بیان افکار فلسفی نیز امتناعی ندارد:

نه این زمان دل حافظ در آتش هوس است

که داغدار ازل همچو لاله ی خودروست

در دوران حافظ در خارج از فارس، به وسیله سید نور الدین شاه نعمت الله ولی، سلسله ی نعمت الهی تأسیس می شود. و عبدالله مستوفی مورخ بزرگ تاریخ گزیده ی خود را می نویسد و آن را به نام خواجه غیاث الدین فرزند خواجه رشید الدین می کند. خواجه امین الدوله عبد الرزاق باشتینی، که نسبت خود را از طرف پدر به امام حسین (ع) و از سوی مادر به یحیی برمکی می رساند، سلسله ی سریداران را در باشتین تأسیس می کند. ۱۵ در شیراز محمود بن عثمان کتاب فردوس المرشدیه فی اسرار الحمدیه ابوبکر محمد بن عبدالکریم را که

در شرح حال شیخ ابواسحاق مرشد کامل است در کازرون به فارسی بر می گرداند. ابن بطوطه سیاح معروف نیز به سال ۷۴۸ ه.ق = ۱۳۴۷ م به شیراز می آید. خواجوی کرمانی که در شیراز می زید به سن ۷۴ سالگی درمی گذرد و در تنگه ی الله اکبر مدفون می شود. ۱۶ ابوالعباس احمد بن ابی الخیر زرین کوب شیرازی کتاب مشهور شیرازنامه را به سال ۷۴۳ ه.ق = ۱۳۴۲ م تألیف می کند. معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی نیز به سال ۷۹۱ ه.ق = ۱۳۸۸ م کتاب شدّ الازار را می نویسد و در همین سال درمی گذرد. و خواجه شمس الدین محمد حافظ که به روایتی به سال ۷۲۰ ه.ق = ۱۳۲۰ م و به روایتی ۷۲۶ ه.ق = ۱۳۲۵ م متولد شده است می زید و در سال ۷۹۲ ه.ق = ۱۳۸۸ م نیز درمی گذرد. ۱۷ عبیدزاکانی نیز از شعرای دربار شاه شیخ جمال الدین ابواسحاق اینجو ۱۸، که چهره ی تابناک طنز نویس تاریخ ادبیات ایران است و در زمان حافظ می زید.

در زمان خواجه می توان گفت که سه تن از امرا بیشترین زمان حکومت را در دست داشتند، شاه شیخ ابواسحاق اینجو، امیر مبارز الدین محمد و شاه شجاع اند. حافظ را با اولی الفتنی و مؤانستی دیگر بود. "وی پادشاهی بود خوش اندام، خوبرو، نیکخو، فروتن و شعر دوست که خود نیز شعر می گفت و از ادب و مهر بهره داشت. جوانی بود آزادمنش، کریم النفس ولی خوشگذران. پدر وی نیز در شیراز محبوب بود و به واسطه ی حسن سلوک دست و دلبازی مورد توجه عموم بود ... " ۱۹ مردم شیراز و اصفهان او را بسیار دوست می داشتند و این واقعیتی است که "آسوده ترین و آرام ترین ایام زندگی حافظ در دوران حکومت این پادشاه سپری شد که به او ارادت می ورزید و قدر او را می دانست." ۲۰ در عین حال دلیر بود و دلیری را تا حد تهوّر می کشانید. به دعوت خصم با چند تن معدود به درون قلعه ی دشمن می رفت و باک نداشت. ۲۱ وی چهارده سال بر فارس و اصفهان با قدرت سلطنت کرد.

او در سال ۷۴۲ ه.ق = ۱۳۴۱ م از خاندان اینجو در شیراز بر تخت نشست و سکه و خطبه به نام خود کرد و از این سال این سلسله استقلال یافت و حکومتش تا سال ۷۵۵ ه.ق = ۱۳۵۴ م دوام داشت. حاج قوام الدین حسن معروف به حاج قوام و ممدوح حافظ نیز وزیر او بود. دردوره ی او بود که تاش خاتون مادر شیخ ابواسحاق در سال ۷۵۰ ه.ق = ۱۳۴۹ م گنبد و امارت و مرقد سید احمد بن موسی (ع) (شاهچراغ) را تعمیر کرد و به علاوه در همین دوره سی جزو قرآن با خط طلا و تذهیب عالی و بی نظیر وقف شاهچراغ نمود، که از نمونه های

نفیس و از شاهکارهای هنری ایرانست و اکنون در موزه ی پاریس نگهداری می شود . به امر شاه شیخ ابواسحاق خدای خانه یا بیت المصحف ، که از لحاظ حجاری و بنا و کتیبه و معرق کاری از شاهکارهای هنری ایرانست ، در سال ۷۵۲ ه.ق = ۱۳۵۱ م به تقلید از خانه ی کعبه ساخته شد . و توجه او به بزرگانی چون خواجه حافظ شیرازی ، شیخ امین الدین کازرونی ، احمد زرکوب شیرازی و عبید زاکانی معرف شیوه ی تفکر اوست . و بالاخره به فرمان امیر مبارز الدین در میدان سعادت شیراز به قتل رسید و حکومت آل اینجو به پایان آمد ۲۲ و این غزل مرثیه ایست بر مرگ او :

یاد باد آن که سر کوی تو ام منزل بود

دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود

راست چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک

بر زبان بود مرا آن چه تو را در دل بود

آه از آن جور و تطاول که در این دامگه است

آه از آن سوز و نیازی که در آن محفل بود

در دلم بود که بی دوست نباشم هرگز

چچه توان کرد که سعی من و دل باطل بود

دوش بر یاد حریفان به خرابات شدم

ختم می دیدم و خون در دل و پا در گل بود

بس بگشتم که پیرسم سبب درد فراق

مفتی عقل در این مسأله لا یعقل بود

راستی خاتم فیروزه ی ابواسحاقی

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

دید ی آن قهقه ی کبک خرامان حافظ

که ز سر پنجه ی شاهین قضا غافل بود

امیر مبارز الدین ( ۷۵۵ ه.ق = ۱۳۵۴ م ) پس از گرفتن اصفهان به شیراز آمد و بعد از به

قتل رساندن شاه شیخ ابواسحاق بر تخت نشست . او بر عکس ابواسحاق " مردیست خوش طالع ، بی ادب ، عامی ، دشنام هایی بر زبان می راند که اشتربانان هم از گفتنش خجالت



می کشند، بی اعتدال و سبک مغز است و زمانی به سبب افراط در می خوارگی و فسق و فجور مایل می شود و زمانی کار را بدانجا می کشاند که معین یزدی مورخش می نویسد: " های و هوی مستان به تکبیر خداپرستان مبدل شد و گلبانگ می خواران به دعای دین داران عوض یافت و چهره ی مبارک که افروخته جام مدام بود سیمای متعبدان گرفت. ۲۳ جمعه ها پیاده به مسجد می رود و دار السیاده و مسجد می سازد و مصاحب زاهدان دراز نماز می شود و شخصاً امر به معروف و نهی از منکر می کند. او کتب فلسفه را به سوختن و شستن فرمان می دهد، چنان که سه چهار هزار مجلد از کتب فلسفی را در عرض یکی دو سال بشست ۲۴ و در امر به معروف و نهی از منکر و دفع فسق و فجور به اندازه ای جد و جهد داشت که اولاد و امجادش و ظرفای شیراز او را محتسب بزرگ می گفتند. سلطان جلال الدین شاه شجاع این رباعی را در همان اوان سروده:

در مجلس دهر ساز مستی پست است

نی چنگ به قانون و نه دف بر دست است

رندان همه ترک می پرستی کردند

جز محتسب شهر که بی می مست است

و حافظ نه تنها لب به مدح او نگشاده، بلکه با ابیاتی انتقادی و زیرکانه، مانند عبید زاکانی حوادث آن روزگار تیره را ترسیم کرده و در بسیاری از ابیات غزلیاتی که در زمان او سروده "محتسب" ش خوانده است. چه او آن قدر سفاک بود که اگر حتی مشغول قرائت قرآن مجید بود، چون محکوم به مرگی را حاضر می ساختند از تلاوت قرآن مجید دست می کشید و به دست خود سر محکوم را می برید و دوباره به تلاوت قرآن مجید مشغول می شد چنان که گویند و نویسند که تعداد محکومینی که به دست خود سر بریده افزون از هشتصد است. ۲۵

از نمونه های بارز خون خواری هایش می توان از سر به نیست کردن فرزند باسواد و با استعداد ۱۲ ساله ی ابواسحاق، یا سر بریدن فرزند هفت ساله ی یکی از امرای شاه ابواسحاق، و فرمان دادن بر این که فخر الدین کلانتر شیراز که از یاران و هواداران ابواسحاق بود با یک دست بیاویزند و صد من بار نیز به دست دیگرش ببندند تا زه کش شود، نام برد آیا این بیت حافظ گویای رنج های این شاعر بزرگ و انسان والا و حساس نیست؟!

مردم چشم به خون آغشته شد در کجا این ظلم بر انسان کنند  
 این پادشاه، بی نهایت محیل، توطئه گر و قسی القلب بود و بالاخره به دست فرزندانش  
 شاه شجاع و شاه محمود گرفتار و کور و در یکی از قلاع اصفهان محبوس شد و در آن حال هم  
 از توطئه دست نمی کشید. بالاخره در سال (۷۶۵ ه. ق. = ۱۳۶۳ م) در ۶۵ سالگی فوت کرد و  
 شاه شجاع در سال ۷۵۹ ه. ق. = ۱۳۵۷ م پس از کور و دست گیری او بر تخت نشست و با  
 توجه به نفرتی که مردم از امیر مبارز الدین داشتند او را ناجی خود می دانستند و همگان بدو  
 فراوان دل بستند و این دل بستگی و امید بهبود اوضاع در بعضی از اشعار حافظ خود را نشان می  
 دهند. مدت زمانی نیز حکومت شاه شجاع بر مبنای عدل و داد و رفاه و آزادی مردم استوار  
 است ولی چنان که شیوه ی قدرتمندان آن دوران بوده، راه استبداد پیش می گیرد و شاهی که  
 خود را یار مردم می شمرده است بار مردم می شود و بدگمانی نسبت به اطرافیان در او ریشه  
 می دواند و یکی از وزرای خود قوام الدین محمد صاحب عیار را با شکنجه ی فراوان می کشد  
 و تن وی را پاره پاره کرده و هر قطعه ای را برای عبرت و ارعاب به ولایتی می فرستد. مدتی  
 برادرش محمود شاه او را کنار می زند و خود حکومت را در دست می گیرد، که طولی نمی  
 کشد شاه شجاع باز بر اریکه ی قدرت باز می گردد. ۲۸

کم کم به زاهدی ریاکار و متعصب تبدیل می شود و از طرف دیگر از دل بستگی او با  
 همسر پدرش سخن ها بر زبان جاری می شود ولی او بر تعصب و ریاکاری خود پای می فشرده  
 و حتی برای حافظ فراهم می کند و در آن خلال است که خانواده ی حافظ بسیاری از دست  
 نوشته ها، اشعار و آثار او را برای آن که به دست معاندین نیفتد شسته و از میان می برند. ۲۹  
 او وزیر دیگری را هم به نام قطب الدین سلیمان حبس می کند و فرزند او را نیز کور می نماید  
 . از کشتن و کور کردن فرزندان خود نیز دریغ ندارد. قطب الدین اویس فرزند جوان ۲۶ ساله  
 اش را مسموم می سازد و فرزند دیگرش را موسوم به شبلی کور می کند. ولی در عین حال و  
 در عین زاهدی و عبادت ریایی چندان به شراب خواری و هوس رانی ادامه می دهد که در  
 بستر می افتد. ۳۰ تا اینکه در سال ۷۸۶ ه. ق. = ۱۳۸۴ م درمی گذرد و پسرش سلطان زین  
 العابدین به جای او می نشیند. چون تیمور با فرستاده ای نزد زین العابدین او را به اطاعت  
 خواند و جواب موافقی نشنید، عازم شیراز شد و ابتدا اصفهان را گرفت و مردم را قتل عام کرد  
 و از کله ها مناره ها ساخت و روی به شیراز نمود و در سال ۷۹۰ و ۷۹۱ ه. ق. = ۱۳۸۸ م وارد

شیراز شد و زین العابدین از در اطاعت درآمد و به روایتی فرار کرد و در همین سفر بود که تیمور با حافظ روبرو شد . ۳۱

اکنون با توجه به آگاهی کلی که از وضعیت شیراز به دست آمد می توان به جرأت آثار و تبعات آن چه را که وجود داشت و در شیراز رخ داده بود و نیز تأثیر آداب و رسوم و عقاید مردم را به بحث کشید و در شعر خواجه بازدید .

### اشک و خون و ترکیبات و مشتقات آن ها در شعر حافظ

در شعر حافظ بیشتر از همه ی شعرا اشک و خون و مشتقات آن ها به کار گرفته شده است ، به نحوی که در اشعار هیچ یک از شعرا تا بدین حد نمی توان با این کلمات روبرو شد که نکته ایست بسیار حائز اهمیت از هر جهت

مردم چشمم به خون آغشته شد

در کجا این ظلم بر انسان کنند

گیسوی چنگ ببرید به برگ می ناب

تا حریفان همه خون از مژه ها بگشایند

مطرب از درد محبت عملی می پرداخت

که حکیمان جهان را مژه خون پالا بود

در میان آب و آتش هم چنان سرگرم توست

این دل زار نزار اشک بارانم چو شمع

آتش مهر ترا حافظ عجب در سر گرفت

آتش دل کی به آب دیده بشانم چو شمع ؟

ز سوز شوق دلم شد کباب و دور از یار

مدام خون جگر می خورم ز خوان فراق

- ز خون که رفت شب دوش از سراجی چشم  
 شدیم در نظر رهروان خواب خجیل
- 
- آن چنان در هوای خاک درش  
 می رود آب دیده ام که می‌پرس
- 
- جای آنست که خون موج زند در دل لعل  
 زین تغابن که خزف می شکند بازارش
- 
- ترا صبا و مرا آب دیده شد غماز  
 و گرنه عاشق و معشوق راز دارانند
- 
- پیش چشمم کمتر است از قطره ای  
 این حکایت ها که از طوفان کنند
- 
- طهارت ار نه به خون جگر کند عاشق  
 به قول مفتی عشقش درست نیست نماز
- 
- تیر عاشق کش ندانم بر دل حافظ که زد  
 آنقدر دانم که از شعر ترش خون می چکد
- 
- غبار غم برود حال خوش شود حافظ  
 تو آب دیده از این رهگذر دریغ مدار
- 
- ترک عاشق کش من مست برون رفت امروز  
 تا دگر خون که از دیده روان خواهد بود
- 
- دل بسی خون به کف آورد ولی دیده بریخت  
 الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود

حافظا باز نما قصه ی خونابه ی چشم

که بر این چشمه همان آب روانست که بود

حافظ در اشعارش نیز به دنبال عدل و داد است و به صور گوناگون از آن یاد می کند ، و

چه سخنانی که از بیداد و عواقب آن در آن تیره شب های ستم باز می گوید

بیا که رایت منصور پادشاه رسید

نوید فتح بشارت به مهر و ماه رسید

جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت

کمال عدل به فریاد دادخواه رسید

ز قاطعان طریق این زمان شوند ایمن

قوافل دل و دانش که مرد راه رسید

سحر ز هاتف غییم رسید مژده به گوش

که دور شاه شجاع است می دلیر بنوش

شد آن که اهل نظر بر کناره می رفتند

هزار گونه سخن دردهان و لب خاموش

شاه را به بود از طاعت صد ساله ی زهد

قدر یک ساعت عمری که در او داد کند

دور فلکی یکسره بر منهج عدلست

خوش باش که ظالم نبرد راه به منزل

صحبت حکام ظلمت شب یلداست

نور ز خورشید خواه بو که برآید

عدل سلطان گر نپرسد حال مظلومان عشق

گوشه گیران را ز آسایش طمع باید برید



سمند دولت اگر چند سر کشیده رود

ز همرهان به سر تازیانه یاد آرید



به قد و چهره هر آن کس که شاه خوبان شد

جهان بگیرد اگر دادگری داند



ز مهربانی خوبان طمع مبر حافظ

که نقش جور و نشان ستم نخواهد ماند



شهر خالی است ز عشاق بود کز طرفی

مردی از خویش برون آید و کاری بکند



خستگان را چو طلب باشد و قوت نبود

گر تو بیداد کنی شرط مروت نبود



خون خور و خامش نشین که آن دل نازکی و مطالعات فرنگی

طاقت فریاد دادخواه ندارد

پرتال جامع علوم انسانی



من چه گویم که ترا نازکی طبع لطیف

تا به حدیست که آهسته دعا نتوان کرد



به ملازمان سلطان که رساند این دعا را

که به شکر پادشاهی ز نظر مران گدا را

عنان کشیده رو ای پادشاه کشور حسن

که نیست بر سر راهی که دادخواهی نیست

از اصطلاحات قضایی زمان حافظ در شعر او بسیار است ۳۲

ساقیا عشرت امروز به فردا مفکن

یا ز دیوان قضا ، خط امانی به من آر ۳۳

دلبرم شاهد و طفلست و به بازی روزی

بکشد زارم و در شرع نباشد گنهش

● چگونه دعوی وصلت کنم به جان که شدست

تنم وکیل قضا و دلم ضمان فراق ۳۴

● قتل عشق تو شد حافظ غریب ولی

به خاک ما گذری کن که خون ماست حلال

زیبایی شناسی و معیارهای زیبایی قرن هشتم را از ورای غزلیات حافظ به خوبی می توان دریافت که "دهان تنگ"، "چشم های درشت"، "سپیدی بنا گوش"، "کوچکی لب"، "جلوه ی خال بر رخساره"، "ابروی کمائی"، "چال زرخدان و گونه"، "کمر باریک" در آن شمارند.

● به جز خیال دهان تو نیست در دل تنگ که کس مباد چو من در پی خیال محال

● حلاوتی که ترا در چه زرخدانست

به گنه آن نرسد صد هزار فکر عمیق

● قرار برده ز من آن دو نرگس رعنا

فراغ برده ز من آن دو جادوی مکحول

● مرغ روحم که همی زد ز سر سدره صغیر

عاقبت دانه ی خال تو فکندش در دام

● ببرد از من قرار و طاقت و هوش

بت سیمین دل و سیمین بنا گوش

● نگاری، چابکی، شنگی، کله دار

ظریفی، مهوشی، ترکی، قباپوش

- دل و دینم ، دل و دینم ببردست  
 بر و دوشش ، بر و دوشش ، بر و دوشش
- گوش من و حلقه ی گیسوی یار  
 روی من و خاک در می فروش
- بدان کمر نرسد دست هر گدا حافظ  
 خزانه ای به کف آور ز گنج قارون بیش
- جهان بر ابروی عید از هلال و سمه کشید  
 هلال عید بر ابروی یار باید دید
- چو ماه روی تو در شام زلف می دیدم  
 شبم به روی تو روشن چو روز می گردید
- ز شوق روی تو حافظ نوشت حرفی چند  
 بخوان ز نظمش و در گوش کن چو مروارید
- ز میوه های بهشتی چه ذوق دریابد  
 هر آن که سبب زنخدان شاهی نگزید
- فریاد که از شش جهتم راه بیستند  
 آن خال و خط و زلف و رخ و عارض و قامت
- ور چنین زیر خم زلف نهد دانه ی خال  
 ای بسا مرغ خرد را که به دام اندازد
- مدار نقطه ی بینش ز خال توست مرا  
 که قدر گوهر یکدانه جوهری داند

در این خیال به سر شد زمان عمر و هنوز

بلای زلف سیاهت به سر نمی آید

لب تو خضر و دهان تو آب حیات

قد تو سرو و میان موی و هیأت عاج

کشته ی چاه زنخدان تو ام کز هر طرف

صد هزارش گردن جان زیر طوق غبغب است

خال مشکین که بدان عارض گندمگون است

سر آن دانه که شد رهن آدم با اوست

مردم دیده ز لطف رخ او در رخ او

عکس خود دید گمان برد که مشکین خالی است

اعتقادات و رسوم مردم در شعر آسمانی حافظ ، جایی به کمال و در خور دارند . در این میان دل بستگی و توجه او به " دعا " به ویژه " دعای سحرگاهی " و " اثرات چشم زخم " و

حفظ کردن خود از بلای نظر زدن چشمگیر تر است ،

به نیم بوسه دعایی بخر ز اهل دلی

که کید دشمنت از جان و جسم دارد باز

ای دوست دست حافظ تعویذ چشم زخم است

یا رب بینم آن را در گردنت حمایل

به هیچ ورد دگر نیست حاجت ای حافظ

دعای نیم شب و ورد صبحگاهت بس

داور دین شاه شجاع آن که کرد

روح قدس حلقه ی امرش به گوش

ای ملک العرش مرادش بده

وز خطر چشم بدش دار گوش

هر آن کس را که در خاطر ز عشق دلبری باریست

سپندی گو بر آتش نه که دارد کار و باری خوش

میی در کاسه ی چشم است ساقی را بنام ایزد

که مستی می کند با عقل و می بخشد خماری خوش

به راه می‌کده حافظ خوش از جهان رفتی

دعای اهل دلت باد مونس دل پاک

ز شست صدق گشادم هزار تیر دعا

ولی چه سود یکی کارگر نمی آید

گویا خواهد گشود از دولت‌م کاری که دوش

حضور مجلس انس است و دوستان جمعند

و ان یکاد بخوانید و در فراز کنید

خوش دولتی است خرم و خوش خسروی کریم

یا رب ز چشم زخم زمانش نگاهدار

دیگر ز شاخ سرو سهی بلبل صبور

گلبنگ زد که چشم بد از روی گل به دور



حافظا در کنج فقر و خلوت شب های تار

تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

● بلا گردان جان و تن دعای مستمندان است

که بیند خیر از آن خرمن که تنگ از خوشه چین دارد

● دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

و ندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

● بی خود از شعشعه ی پرتو ذاتم کردند

باده از جام تجلی صفاتم دادند

● همت حافظ و انفاس سحر خیزان بود

که ز بند غم ایام نجاتم دادند

● ز بخت خفته ملولم بود که بیداری

به وقت فاتحه ی صبح یک دعا بکند

● هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ

از یمن دعای شب و ورد سحری بود

● آن پیک نامور که رسید از دیار دوست

آورد حرز جان ز خط مشکبار دوست

● حافظا تو این سخن ز که آموختی که بخت

تعویذ کرد شعر ترا و به زر گرفت

● خوش خرامان می روی چشم بد از روی تو دور

دارم اندر سر خیال آن که در پا میرمت

سوگند به قرآن نیز گاه مدّ نظر اوست  
گفتمش زلف به خون که شکستی گفتا

حافظ این قصه دراز است به قرآن که می‌رس

ای چنگ فرو برده به خون دل حافظ

فکرت مگر از غیرت قرآن و خدا نیست

استفاده‌ی مستمر و مکرر از اصطلاحات معین مردم، که ریشه در اعتقادات آن‌ها داشته و هنوز هم دارد، نظیر "نیت پاک"، "سایه‌ی شما بر سر ما"، "ذکر خیر"، "خدا حافظ"، "حق نمک" و دیگر اصطلاحاتی از این قبیل در شعر حافظ، کم نیست و نیز "به فال نیک گرفتن دیدار روی نیک"

ای دل ریش مرا با لب تو حق نمک

حق نگهدار، که من می‌روم، الله معک

ظلّ ممدود خم زلف تو ام در سر باد

کاندرین سایه قرار دل شیدا باشد

ای صاحب کرامت، شکرانه‌ی سلامت

روزی تفقدی کن درویش بی‌نوا را

حافظ نهاد نیک تو کامت بر آورد

جان‌ها فدای مردم نیکو نهاد باد

رخ تو در نظر آمد مراد خواهم یافت

چرا که حال نکو در قفای فال نکوست

از دیگر شگرفی‌های شعر حافظ، به کارگرفتن کلمات بسیار ساده و بسیار عامیانه در شعر است، به گونه‌ای که نه تنها عامیانه بودنشان حس نمی‌شود، بلکه گرمی در ترکیب کلمات شعری او درخششی دیگر می‌یابند و جلوه‌ی دیگری می‌کنند.

به خیر خاطر ما کوش کاین کلاه نمد

بسا شکست که بر افسر شهی آورد

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید

وظیفه گر برسد مصرفش گل است و نبید

چه جای من که بلغزد سپهر شعبده باز

از این حیل که در انبانه ی بهانه ی تست

در خم زلف تو آن خال سیه دانی چیست

نقطه ی دوده (۳۷) که در حلقه ی جیم افتادست

به نیم جو نخرم طاق خانقاه و رباط

مرا که مصطبه ایوان و پای خم طنبی است

وقت است کز فراق تو و ز سوز اندرون

آتش درافکنم به همه رخت و پخت (۳۸) خویش

می ده که نو عروس چمن حلا حسن یافت

کار این زمان ز صنعت دلاله می رود

از ره مرو به عشوه ی دنیا که این عروس

مکاره می نشیند و محتاله می رود

مهل که روز وفاتم به خاک بسپارند

مرا به میکده بر در خم شراب انداز

بسیاری از ابیات یا مصاریعی از ابیات شعر حافظ به صورت ضرب المثل درآمده است :

غیرتم کشت که محبوب جهانی لیکن

" روز و شب عربده با خلق خدا نتوان کرد "

هر گه که دل به عشق دهی خوش دمی بود

" در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست "

با خرابات نشینان ز کرامات ملاف

" هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد "

ای آن که به تقریر و بیان دم زنی از عشق

ما با تو نداریم سخن خیر و سلامت

" خوش بود گر محک تجربه آید به میان "

" تا سیه روی شود هر که در او غش باشد "

بس تجربه کردیم در این دیر مکافات

" با دزد کشان هر که درافتاد و رافتاد "

دی عزیزی گفت حافظ می خورد پنهان شراب

" ای عزیز من گنه آن به که پنهانی بود "

" ای مگس عرصه ی سیمرغ نه جولانگه تست "

" عرض خود می بری و زحمت ما می داری "

خلقی زبان به دعوی عشقش گشاده اند

" ای من فدای آن که دلش با زبان یکی است "

" آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست "

" با دوستان مروت با دشمنان مدارا "

"صلاح کار کجا و من خراب کجا"

"بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا"

شعر حافظ از اسطوره های مذهبی و ملی سرشار است. شعری نیست که از این جهت نشانه ای یا اشاره ای نداشته باشد، و اگر هم چنین باشد، بسیار معدود است و گاه اسطوره ی ملی و مذهبی را درآمیخته می بینی.

دل در جهان میند و به مستی سؤال کن

از فیض جام و قصه ی جمشید کامگار

ای دل ار سیل فنا بنیاد هستی برکند

چون ترا نوحست کشتیان ز طوفان غم مخور

گرت هواست که با فقر همنشین باشی

نهان ز چشم سکندر چو آب حیوان باش

نظر کردن به درویشان منافی بزرگی نیست

سلیمان با چنان حشمت نظرها بود با مورش

بدین شکسته ی بیت الحزن که می آرد

نشان یوسف دل از چه زنخدانش

یا رب این آتش که بر جان من است

سرد کن آنسان که کردی بر خلیل

آینه ی سکندر جام می است بنگر

تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا

سایه ی قد تو بر قالبم ای عیسی دم

عکس روحیست که بر عظم میم افتادست



ببر ز خلق و چو عنقا قیاس کار مگیر

که بیت گوشه نشینان ز قاف تا قاف است

خاک در دوست نیز برای حافظ پیام رحمت ، امید ، عشق ، جاودانگی و شفا به همراه

دارد .

به جان او که به شکرانه جان برافشانم

اگر به سوی من آری پیامی از بر دوست

وگر چنان که در آن حضرتت نباشد بار

برای دیده بیاور غباری از در دوست

• گره دهد دست کشم در دیده همچون توتیا

خاک راهی کان مشرف گردد از اقدام دوست

بذله گویی و نکته دانی از خصایص برجسته ی حافظ است ، که با ابیاتی درآمیخته به بذله

های شیرینش سخن را به پایان می برم .

حافظ چو ترک غمزه ی ترکان نمی کنی

دانی کجاست جای تو ، خوارزم یا خجند

• کمان ابروی جانان نمی پیچد سر از حافظ

ولیکن خنده می آید بدین بازوی بی زورش

• چون بر حافظ خویشش نگذاری باری

ای رقیب از بر او یک دو قدم دورترک

## پانویس ها

۱. کشاورزی عهد مغول ج ۲ ص ۱۵
۲. فارسنامه ناصری ج ۳ ص ۴۲
۳. تاریخ عصر حافظ ص ۱۰۱
۴. کشاورزی عهد مغول ج ۲ ص ۲۹
۵. دستور الکاتب ص ۵۲
۶. تاریخ عصر حافظ ص ۱۰۷
۷. کشاورزی عهد مغول ج ۱ ص ۳۰۱
۸. فارسنامه ناصری ج ۱ ص ۴۹
۹. سفرنامه ابن بطوطه صص ۲۰۲ و ۲۰۴
۱۰. همان جا ص ۱۹۴
۱۱. همان جا ص ۸۰۹
۱۲. کشاورزی عهد مغول ج ۱ ص ۲۹۲
۱۳. شد الازار ص ۸۴
۱۴. همان جا ص ۳۸۶
۱۵. باش تین از روستاهای سبزوار بوده و نزدیک بیهق قرار داشته
۱۶. فرار خواجهی کرمانی به شیراز / به تنگ افتاده است الله اکبر
۱۷. تاریخ مرگش به حروف ابجد " خاک مصلی " است . مقبره ی او را ابوالقاسم بابر نواده ی تیمور در سال ۸۵۶ ه.ق بنا نهاد و کریم خان زند نیز در حکومت خود تعمیراتی در آن انجام داد و بنای امروزی در سال ۱۳۱۶ ه.ش ساخته شد . بنایی که به حافظیه معروف است و از نظر سبک معماری و فضای زیبا کم مانند است .
۱۸. عبید زاکانی شاعر و طنز نویس بزرگ قرن هشتم است . از او نظم عشاق نامه در دست است که به نام شیخ ابواسحاق و در زمان او نوشته شده به سال ۷۵۱ ه.ق برای ابواسحاق قصیده ی زیبایی نیز سروده است . در ادبیات ایران طنزنویسی به چیره دستی او وجود ندارد . از تاریخ تولدش مدرکی در دست نیست و درگذشتش ۷۷۱ یا ۷۷۲ ه.ق گفته شده .
۱۹. رحله ی ابن بطوطه ص ۱۹۹
۲۰. مقدمه حافظ انجوی شیرازی
۲۱. سفرنامه ابن بطوطه ص ۲۰۱

۲۲. در مرگش حافظ گوید  
به روز کاف و الف از جمادی الاول / به سال ذال و دگرها و نون علی الاطلاق  
خدایگان سلاطین مشرق و مغرب / خدیو کشور لطف و کرم به استحقاق  
سپهر حلم و حیا آفتاب جاه و جلال / جمال دینی و دین شاه شیخ ابواسحاق  
میان عرصه ی میدان چو دید تیغ عدو / نهاد بر دل احباب خویش داغ فراق  
دستور الکاتب - معین یزدی ص ۱۰۶
۲۳. مجله ی راهنمای کتاب - سال هشتم - زمستان ۱۳۴۴
۲۴. حافظ انجوی شیرازی ص ۷۵
۲۵. تاریخ عصر حافظ ص ۱۸۰
۲۶. همان جا ، به نقل از حافظ ابرو ص ۱۷۲
۲۷. حافظ شیرین سخن ص ۲۳۶
۲۸. تاریخ عصر حافظ ص ۲۵۴
۲۹. تاریخ کرمان ۲۳۳
۳۰. درملاقاتی که بین او و حافظ روی داد تیمور با اشاره به شعر " اگر آن ترک شیرازی  
به دست آرد دل ما را / به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را " از او پرسید من با عمل شدائد و  
سختی ها و مشقات فراوان و طی طریق بسیار و دادن تلفات و جنگ ها و خون ریزی های بسیار این  
شهرها را گرفته ام و تو به آسانی به خال یار می بخشی ؟ حافظ در پاسخ می گوید : همین بددل و  
بخشش ها بوده که مرا به این روز انداخته .
۳۱. اشاره به کثرت ستمدیدگان جامعه است .
۳۲. امان نامه نوشته ای بود که اگر حکومت به دست گناهکار یا سرکشی می داد از  
مجازات می رهید .
۳۳. سخن از قاضی است و ضامن و وکیل در آن زمان
۳۴. ؟زجان دعایی بوده است که بر کاغذ نوشته و در بازوبند یا در گردن آویزی همراه  
داشته اند که از خطر مصون مانند .
۳۵. مراد از تعویذ نیز همانست .
۳۶. دوده ماده ای سیاه و نرم که از دود شعله ی نفت یا صمغ یا ؟ به دست می آمده و از  
آن مرکب می ساخته اند .

۳۸. رخت جامه است. مردن نیز معنی می دهد. پخت کلمه ایست مترادف و بی معنی که

در فارسی به دنبال بعضی لغات می آید. (تذکره لغات، ج ۱، ص ۱۲۴)

در لغت‌نامه ابن بطوطه، ج ۱، ص ۱۲۴، پخت به معنی جامه زدن آمده است.

### منابع و مأخذ

- امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۲.
- امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۲.
- امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۳، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۲.
- امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۲.
- تاریخ عصر حافظ، دکتر قاسم غنی.
- تاریخ کرمان (سالاریه)، احمد علی خان وزیر کرمانی تصحیح، تحشیه و مقدمه علی اکبر باستانی پاریزی، ۱۳۴۰.
- تاریخ مغول از حمله ی چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، عباس اقبال، ۱۳۱۲.
- تقویم تاریخی - فرهنگی - هنری دو هزار و پانصد سال شاهنشاهی، محمد جواد بهروزی، انتشارات کانون تربیت شیراز، ۱۳۵۰.
- حافظ شیرین سخن، دکتر محمد معین، ۱۳۱۹.
- جیب السیر خواندمیر، چاپ تهران، بی تا.
- دستور الکاتب فی تعیین المراتب، محمد بن هندوشاه نخجوانی، جزء اول از جلد یکم، به سعی و اهتمام و تصحیح عبد الکریم علی اولفی علیزاده، چاپ مسکو، ۱۹۶۴ م.
- دیوان حافظ شیرازی، به خط و اهتمام سید محمد قدسی شیرازی، چاپ بمبئی، ۱۳۲۲ ه.ق.
- دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ با استفاده از نسخه ی تصحیح شده ی محمد علی فروغی (ذکاء الملک) - محمد قزوینی - دکتر قاسم غنی، شرکت نبی اقبال و شرکا، ج ۴، ۱۳۵۳.
- دیوان خواجه حافظ شیرازی با تصحیح و مقدمه و حواشی و تکلمه و کشف الایات به اهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، ج ۲، انتشارات محمد علی علمی، ۱۳۴۶.
- دیوان خواجوی کرمانی، به تصحیح احمد سهیل خوانساری، ۱۳۳۶.
- دیوان شاه نعمت الله ولی، به اهتمام م. درویش، کتاب فروشی محمد حسن علمی، ۱۳۴۱.
- سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه ی دکتر محمد علی موحد، ۱۳۳۷.
- شد الازار، تألیف جنید شیرازی، به تصحیح و تحشیه محمد قزوینی و عباس اقبال، ۱۳۲۸.

- شیرازنامه ، ابوالعباس احمد بن زرکوب شیرازی ، به تصحیح و اهتمام دکتر بهمن کریمی ، ۱۳۱۰ .
- فارسنامه ناصری ، حاج میرزا حسن حسینی فسایی ، چاپ تهران ، ۱۳۱۲ ه.ق .
- فرهنگ فارسی ، دکتر محمد معین ، انتشارات امیر کبیر ، ج ۱ ، ۱۳۴۲ .
- فرهنگ فارسی ، دکتر محمد معین ، انتشارات امیر کبیر ، ج ۲ ، ۱۳۴۲ .
- فرهنگ فارسی ، دکتر محمد معین ، انتشارات امیر کبیر ، ج ۳ ، ۱۳۴۲ .
- فرهنگ فارسی ، دکتر محمد معین ، انتشارات امیر کبیر ، ج ۴ ، ۱۳۴۲ .
- کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول قرن های ۱۳ و ۱۴ م. ج ۱ و ۲ ، ای پی .
- پطروشفسکی ، ترجمه ی کریم کشاورز ، بی تا .
- مالک و زارع در ایران ، دکتر ا.ک.س لمیتون ، ترجمه ی منوچهر امیری ، ۱۳۳۹ .
- مقدمه ی ابن خلدون ، ترجمه ی محمد پروین گنابادی ، ۱۳۳۶ .
- مواهب الهی ، معین الدین یزدی ، با تصحیح و مقدمه ی سعید نفیسی ، تهران ، ۱۳۳۶ .
- نهضت سرداران در خراسان ، تألیف پطروشفسکی ، ترجمه ی کریم کشاورز ، مستخرج از جلد ۱۰ فرهنگ ایران زمین ، ۱۳۴۱ .

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مقال جامع علوم انسانی